

کارکرد زبان در ادبیات کودک (۳)

ایدئولوژی و روایت

○ مورای ناولز و کرستین مامجر
○ شهرام اقبال زاده (رازآور)

برخی دیگر که خصلتی نمونه‌وار دارند، در راستای [ماهیت] گفتمانی درک می‌شوند و کوچک‌تر از جمله‌واره هستند که شامل واژگان منفرد و یا عبارات می‌شود. چنین راهبردهایی در «بانشناختی خرد micro-linguistic»، شگردهایی مانند جابه‌جایی‌ها، حسن تعبیرهای مجازی و اصالت‌بخشی صوری به نام‌ها را دربر می‌گیرند. «تبعیض قائل شدن» و «پیرایش و ویرایش» را، هم می‌توان مشمول زبان‌شناسی کلان و هم زبان‌شناسی خرد به شمار آورد. راهبردهای شناخته شده زبان‌شناسی را هم می‌توان در سطح «زبان‌شناسی کلان» به کار گرفت.

راهبردهای «زبان‌شناسی خرد» را نیز می‌توان در چارچوب و سطح زبان‌شناسی کلان به کار گرفت و راهبردهای «زبان‌شناسی خرد» را نیز می‌توان در چارچوب و سطح زبان‌شناسی کلان دریافت و متحقق ساخت. در صفحات آتی، با توجه به طرح تامپسون و طرح هالیندیل^۱، بین سه «سطح» [levels] ایدئولوژی در ادبیات کودک و چگونگی رابطه این دو طرح را با یکدیگر بررسی و رؤس کلی و مختصات متمایز نظام زبان‌شناختی را که از این رهگذر، به عنوان ابزار بیان و دست‌مایه ستیز با «رابطه سلطه relation of domination» قرار گرفته‌اند، معرفی خواهیم کرد. به هر رو، ما در پژوهش خویش، جنبه‌های خصلت‌نمای عملیات ایدئولوژیک را که سرلوحه فهرست تامپسون است، ترسیم کرده، هر یک از راهبردهای مورد اشاره او را مورد بحث قرار خواهیم داد.

همان‌گونه که مشاهده خواهیم نمود، «روایی کردن» [روایتگری narrativisation] فی‌نفسه می‌تواند هم‌چون راهبردی در خدمت مشروعیت بخشی [محق جلوه دادن] قرار گیرد؛ یعنی بازنمایی و توجیه روابط سلطه و حقانیت آن! همان‌گونه که تامپسون، در اثری با عنوان «ایدئولوژی و فرهنگ مدرن: نظریه انتقادی - اجتماعی در عصر ارتباطات همگانی» در سال ۱۹۹۰، خاطر نشان می‌سازد: «روایت‌ها در فراهم کردن زمینه برای توصیف روابط اجتماعی و افشای زنجیره اقدامات و روش‌هایی که برای استقرار قدرت و ابقای روابط سلطه به کار گرفته می‌شوند، نقش ویژه‌ای ایفا می‌کنند.» (صفحه ۶۲، منبع یاد شده)

از این گذشته، داستان و ادبیات داستانی، ابزار مناسبی برای شرح سایر راهبردهای تامپسون است. به عنوان مثال، هم‌گفت‌وگوهای شخصیت‌های داستانی و هم‌گفت‌مان راوی، برای عقلانی کردن [عقلانی جلوه دادن] و بازنمایی روابط سلطه و توجیه آن بر بستری خردمندانه، بسیار مفید فایده‌اند. چنین الگویی، متضمن تولید زنجیره‌ای از استدلالاتی است که بیانگر چند و چون روابط اجتماعی معین و نهادهایی هستند که باید مورد پشتیبانی قرار گیرند. ذکر نمونه‌ای در این باب، می‌تواند روشنگر باشد. مثلاً در داستان «بیچه‌های راه آهن Railway children»، نوشته ادیث نتیب^۲، به سال ۱۹۰۶ (نسخه سال ۱۹۹۲، چاپ سنتر بری^۳، مورد استناد است)، بیماری زن و نیاز به پشتیبانی مردی از آن‌ها، با دقت توسط دکتر فاوست^۴، برای پیتیر^۵ بیان می‌شود. در ذیل گفت‌وگوی آنها را با هم مرور می‌کنیم:

دکتر فاوست گفت: «بسیار خوب، خودت میدانی که مردها باید کارهایی را که به عهده آنهاست، انجام بدهند و از هیچ چیزی ترس به دل راه ندهند. بنابراین، مرد باید سخت‌کوش و شجاع باشد. زن‌ها هم باید حواس‌شان به بچه‌هایشان باشد و آنها را به

تامپسون^۱، در سال ۱۹۹۰، پنج وجه کلی از کارکردهای ایدئولوژی را همراه با شماری از راهبردهای ساختمان نمادین آن برشمرد. هر پنج وجه یاد شده توسط تامپسون و راهبردهای مورد نظر را می‌توان در درون روایت‌های گوناگون مشاهده کرد که همراه با خواندن متن انتقال می‌یابند؛ یعنی از رهگذر بازگویی بایسته رخدادهایی که در خلال مدت روایت، به صورت قالب داستانی دلخواه یا در چارچوب گسترده ادبیات کودکان، طرح و منتقل می‌شوند (گرچه سایر اشکال ادبی نیز در چارچوب گونه‌های ادبی می‌گنجند و نمی‌توانند از این قاعده، مستثنی شوند).

تامپسون می‌نویسد: از میان وجوه کلی کارکردهای ایدئولوژی و راهبردهای پیوسته آنها، به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

شگرد Mode: راهبردهای پیوسته [وابسته] Associated strategies

راهبرد مشروعیت بخشی Le gitimation و شگردهای آن:

- ۱- روایی کردن Narrativisation
- ۲- عقلانی کردن Rationalisation
- ۳- جهانی کردن Universalisation

راهبردهای پنهان‌کاری (ریکارانه) Dissimulation و شگردهای آن:

- ۱- جابه‌جایی Displacement
- ۲- کاربرد حسن تعبیر Euphemisation
- ۳- مجاز Trope

راهبرد وحدت‌بخشی و شگردهای آن [یکگانه‌سازی Unification]:

- ۱- یکسان‌سازی Standardisation
- ۲- نمادین کردن وحدت Symbolisation of unity

راهبرد تفکیک Fragmentation و شگردهای آن:

- ۱- تبعیض [گذاشتن] Differentiation
- ۲- پیرایش و ویرایش/ پاک‌سازی دیگری Expurgation

راهبرد تجسدبخشی (شیئی‌انگاری) و شگردهای آن Reification:

- ۱- اصالت بخشی به نام‌ها [عنوان‌ها] Nominalisation
- ۲- جاودانه کردن (ابدی جلوه دادن) Eternalisation
- ۳- مجهول جلوه دادن passivisation

راهبردهای طرح شده در فهرست تامپسون، در پرتو تنوع و گونه‌گونی کشش‌های گفتمانی، قابل درک هستند. برخی از آنها دربرگیرنده دست کم یک جمله‌واره‌اند، اما معمولاً و اساساً بیش از یک جمله‌واره را دربر می‌گیرند.

راهبردهای «زبان‌شناسی کلان - macro-linguistic» شامل عقلانی کردن، جهانی کردن، روایی کردن، یکسان‌سازی، نمادین کردن وحدت، فرآیند جاودانه کردن، اصالت‌بخشی نام‌ها (اصالت‌بخشی صوری به عنوان‌ها) و مجهول جلوه دادن است.



در داستان «وام‌گیران The Borrowers»^۹ که در مبحث پیشین از آن سخن رفت، درست پیش از قطعه نقل شده، بگومگوی جالبی بین «آریه‌تی»^{۱۰} و پسر، درباره اصطلاح درست و مناسبی که باید در مورد فعالیت‌هایشان به کار برند، در می‌گیرد که «وام‌گیران» وجه تسمیه نوعی خود را از آن برگرفته اند: پسر در حالی که مشغول جویدن برگ گیاه بود، با نشیمن گاه، روی زمین نشست و به فکر فرو رفت و پس از لختی پرسید: «وام‌گیری؟ این چه اسمی است که بر کارتان گذاشته‌اید؟»

آریه‌تی جواب داد: «مگر تو به آن چه می‌گویی؟»
پسر: «دزدی! این چیزی است که من می‌گویم.»
آریه‌تی خندید. او واقعاً خنده‌اش گرفت و گفت «آری ما وام‌گیر هستیم» و توضیح داد «همان طور که شما هم لویبای انسانی یا هر اسم دیگری که بر خود می‌گذارید، هستید، ما چیزی از هر خانه هستیم، تهمت دزدی به ما مثل آن است که کسی بگوید منقل، زغال را از جا زغالی می‌دزدا!»

پسر: «اگر این کار دزدی نیست، پس دزدی به چه می‌گویند؟»
آریه‌تی نگاهی سهمگین به پسر انداخت و گفت: «فرض کن شوهر عمه هندربری من، ساعت زمرد [نشان] عمه‌ام را از روی میز توالت او بردارد و پدرم آن را [بدون اجازه] بردارد و به دیوار خانه‌مان آویزان کند. البته این را می‌توان دزدی.... [گفت]، اما وام‌گیران دزدی نمی‌کنند.»

پسر گفت: «البته اگر دزدی از لویبای انسانی را نادیده بگیریم!»
این آخرین حرف پسر، در نقل و قول ذکر شده در مبحث پیشین، به حدی کاری است که باعث می‌شود آریه‌تی، توضیح بدهد که انسان‌ها برای وام‌گیران هستند. این سخن همانند چرقه‌ای است که آتش رقابت بین آن دو را تیز می‌کند، سرانجام به تن دادن به روایت پسر و شکست آریه‌تی منجر می‌شود (به متن نقل شده مراجعه شود).

این جابه‌جایی، به صورت گسترده‌ای در داستان‌هایی به کار می‌رود که قصد دارند به خواننده بقبولانند که فقر و تنگدستی، بهتر از غنا و مال دنیاست تا به این ترتیب مایه فرونشاندن نارضایی و خشم کودکان از پدیده فقر شود. این گونه داستان‌ها، کم و بیش در قرن نوزدهم، رواج داشت. به عنوان مثال، در داستان «پیراهن مخمل سبز The Green Velvet Dress»، نوشته شارلوت ماریا تاکر^{۱۱} به سال ۱۸۵۸ (مأخذ ما نسخه منتشره مارک در سال ۱۹۹۳ - صفحات ۱۰۱ - ۹۳ است)، داستان طوری طراحی شده که برداشت پیشین جینی Jenny، شخصیت اصلی داستان، هنگام دیدن بانو گرینج Lady Grange ثروتمند، اما افسرده و دل‌مرده، نسبت به زندگی ثروتمندان و نگاه مثبتش به پولدار شدن و هم‌چنین، برداشت منفی و نگاه غم‌بارش به فقر و فقیر بودن در قیاس با ثروتمندان، تغییر می‌یابد.

افسردگی خانم گرینج، آن‌چنان جینی را متأثر می‌کند که در طول راه، به فکر فرو می‌رود و سرانجام تصمیم می‌گیرد «پیراهنی را که به نظر او در اوج زیبایی و شکوه است، به خانم گرینج بدهد.» (صفحات ۵ - ۹۴)

با خود می‌گوید «حتی فکر لمس کردن چنین پیراهن سبز لطیف و دوست‌داشتنی، می‌تواند چقدر شوق‌انگیز و لذت‌بخش باشد و صد البته، پوشیدن آن به مراتب خوشایندتر

آغوش بگیرند و تر و خشک کنند. آنها باید خیلی صبور و آرام باشند.»
پتیر گفت: «بله!» و حیران و سرگردان نمی‌دانست که بعد چه کند.
دکتر فاست ادامه داد: «خوبه، بعدها خواهی فهمید، پسرها و دخترها در واقع مردها و زن‌هایی کوچکند. البته، بنیه ما خیلی قوی‌تر است و خیلی پرتلاقت‌تر و پرزورتر از دخترها و زن‌ها هستیم و چیزهایی که به آنها صدمه می‌زند، نمی‌تواند آسیبی به ما برساند. این را بدان، تو هم نباید دخترها را بزنی...»

پتیر با حالتی برآشفته، زیرلبی، غرغر کرد: «اصلاً، من فکرش را هم نمی‌کنم!»
دکتر: «نه هرگز، حتی اگر خواهر خودت هم باشد. چون دخترها خیلی ضعیف‌تر و لطیف‌تر از ما هستند. می‌دانی آنها باید هم این جور باشند. پس از لحظه‌ای مکت، دوباره گفت: «آخر، اگر این جور نباشند، برای بچه‌ها دوست داشتنی نخواهند بود. به همین علت، بچه‌های حیوانات، آن قدر برای مادرهایشان عزیزند. می‌دانی آنها هیچ‌وقت با بچه‌های خود دعوا نمی‌کنند.»

پتیر با علاقه گفت: «بله می‌دانم» و دکتر اضافه کرد: «دو تا خرگوش نر، اگر شما جلوشان را نگیری، ممکن است از صبح تا شب با هم بجنگند، اما هیچ کدام به یک خرگوش ماده صدمه نمی‌زنند.»

دکتر هم چنان حرف می‌زد: «نه، هیچ یک از حیوانات درنده هم این جور نیستند؛ نه شیرها، نه فیل‌ها. همه آنها با جنس ماده، خیلی ملایم رفتار می‌کنند. ما هم باید این جور باشیم!» پتیر سری تکان داد و گفت «فهمیدم!»
(به نقل از صفحات ۹ - ۲۲۸ بچه‌های راه‌آهن)

راهبرد سوم تامپسون که در فهرست او به عنوان زیرمجموعه «حقانیت‌بخشی Legitimation» آمده، جهانی کردن [جهانی جلوه دادن] است. این راهبرد آن است که منافع جهانی، هنگامی به دست می‌آید که نهادها و پیوندهای مرتبط، از پشتیبانی لازم برخوردار شوند. نقل و قول یاد شده، از کتاب «بچه‌های راه‌آهن»، دربرگیرنده و تأییدکننده نوع تبعیضی است که بین مرد و زن قائل می‌شوند؛ هر چند بیاناتی آشکار از این دست، فراوان است. به عنوان مثال، ما در «داستان‌های مهمل‌دایی دیوید درباره غول‌ها و پریان نوشته کاترین سینکلر^{۱۲}، به سال ۱۹۳۹، می‌خوانیم: «خوشبختانه، در تمام دنیا، پری همه‌چیزدان، دارای توانایی ویژه‌ای است و می‌تواند بی‌درنگ از قدرت خویش، به بهترین نحو استفاده کند.» (به نقل از Mark, ۱۸۳۹, p۵۶) پری همه چیزدان، تمام قوای جسمانی و عقلانی خودش را به کار می‌اندازد تا بچه‌ها را «به شناخت جهانی که در آن زندگی می‌کنند، قادر سازد تا از عهده وظایفی که بر دوش‌شان گذاشته شده است، برآیند.» (به نقل از منبع پیشین، صفحه ۵۱).

پنهان کاری و ظاهرسازی^۹

سویه‌ای از عملیات ایدئولوژیک است که از رهگذر آن روابط سلطه، پنهان یا حاشا و بر حقایق سرپوش گذاشته می‌شود. این امر، با جابه‌جایی (displacement) هنگام اشاره به یک پدیده رخ می‌دهد که آگاهانه و رندانه، به گونه‌ای مثبت یا منفی، از آن سخن گفته شود؛ یعنی با اصطلاحات و واژگانی که معمولاً درباره پدیده‌ای دیگر به کار گرفته می‌شود.



و سکنات ما را زیر نظر بگیرد و حرف‌هایمان را برچیند و به عالم و آدم بگوید و برای‌مان دردسر درست کند!»

زمانی که جینی، منزل خانم گرینچ را ترک می‌کند، اصطلاحات و واژگان در ذهن او نظمی دیگر پیدا می‌کنند، احساسی تازه، گویی احساسات و عقایدش «کمال» دیگری یافته است. در صفحه ۱۰۰، در این باب چنین می‌خوانیم:

«جینی تکه گوشت خود را سرد سرد خورد و از جایش بلند شد. او نه تنها خانه خانم گرینچ را ترک کرد، بلکه افکاری را که با خود به آنجا برده بود، در همان جا به حال خود رها کرد! افکارش متحول شده و خود را از دست آن [افکار پوچ] خلاص کرده بود. احساس رشک [و حسد] نسبت به زندگی خانم گرینچ، به احساس رقت [و دلسوزی] بدل شده بود. اکنون سبک‌بال، به سوی منزلی گام برمی‌داشت که اطمینان داشت لبنانی خندان و چهره‌هایی مهربان انتظارش را می‌کشید تا به او خوش‌آمد بگوید. با خود اندیشید که سهم او از زندگی بسیار دلپذیرتر از سهم خانم ثروتمند و [به ظاهر خوشبختی] چون خانم گرینچ است!

دیگر پیراهن بلند مخمل سبز هم، جاذبه خود را برای جینی از دست داده بود. آیا واقعاً هیچ پیراهن سبزی زیباتر از علف‌های سبز اطراف کلبه‌شان بود که او آسوده خیال و سبک‌بال در میان آنها می‌خرامید؟»

می‌بینیم که داستان، به گونه‌ای پیش رفته که جینی، اکنون نه تنها نسبت به زندگی خویش هیچ‌گونه احساس رقتی یا حسرتی ندارد، بلکه این داوری به زندگی بانوی ثروتمند، خانم گرینچ، فرافکنده شده و این همان پدیده‌ای است که به عنوان جابه‌جایی یا انتقال، از آن یاد کردیم. در ادامه این جابه‌جایی، علف‌های سبز، جایگزین پیراهن مخمل سبز شده است و چه دل‌خوشی بالاتر از این که راه دست‌یابی به خوشبختی برای فقرا هموارتر از اغنیا باشد؛ مختصر و مفید، آن که تنگ‌دستان، خوشبخت‌تر از ثروتمندان هستند! و همان‌گونه که در صفحه ۱۰۰ کتاب آمده «از این رو، اغنیا در حقیقت، در زندگی هیچ‌گونه برتری یا چیرگی بر فرودستان ندارند و ثروت نیز چیز بی‌اهمیتی در زندگی انسان است!»

در این داستان، از استعاره و مجاز نیز در راستای فریب‌کاری و سرپوش گذاشتن بر حقایق، بهره گرفته شده است. همان‌گونه که در بسیاری از روایت‌های مربوط به شخصیت‌های تهیدست دیده می‌شود، اشاراتی فراوان به کم‌بینگی و از دست رفتن سلامت و امکان مرگ زودرس آنها دیده می‌شود که ناشی از سوء‌تغذیه و کمبود خوراک و پوشاک و سوخت کافی است، این داستان نیز برای همراه کردن خواننده، به همین صورت آغاز می‌شود:^{۱۴}

«دخترم، شملت را سفت دور خودت به پیچ. از امروز صبح، سوز سرما و ورزش یاد شدیدتر شده است. می‌دانی که به هر حال، این جور کمی بهتر از زیر پر شال من است.»
- آه! مادر جان! تو باید به فکر بیماری روماتیسمت باشی!»
زن بینوا نالید: «جینی نگران نباش، این بار حالم کاملاً روبه‌راه شده، اما می‌دانی، من نباید تو این سرما بیرون بروم.» سپس هیضم‌های نیمه‌سوز را که به سختی می‌شد نام آتش بر آن گذاشت، به هم زد. «عزیز دلم جینی، سعی کن زود برگردی.»
جینی از خانه بیرون آمد. کسی داد زد «امیدوارم که بانوی بزرگ، تو را برای مدت

است. حتی نمی‌شود تصورش را کرد به دل کسی که چنین پیراهنی را می‌پوشد، غم اصلاً بتواند راه یابد!... فکرش را بکن که چقدر گرم و نرم و راحت است. فکر می‌کنم وقتی که خانم [گرینچ] آن را ببوشد، نه دیگر سرما را می‌فهمد و نه گرسنگی را. او دیگر هرگز احساس خستگی نخواهد کرد؛ چون کالسکه‌ای دارد که می‌تواند بر آن سوار شود. آه خدای من! چقدر پرشکوه است هنگامی که [با چنین لباسی] بر کالسکه سوار شود؛ لباسی هم‌چون لباس یک ملکه! او هر روز می‌تواند ضیافتی از بهترین چیزها برپا کند. آن وقت او واقعاً خیلی خیلی خوشحال و خوشبخت خواهد بود!»

آشکار است که جینی، احساس و تصورات خود از دل‌مردگی، گرسنگی، فضای سرد خانه و خستگی را که هم‌زاد و هم‌پای او بوده‌اند، به خانم گرینچ نسبت می‌دهد؛^{۱۵} یعنی آن‌چه که خود با پوست و گوشتش لمس کرده است (ضمناً به نقل و قول آغاز داستان که در سطور آتی ذکر خواهد شد، توجه نمایید.) اما آن‌چه درباره شکوه‌مندی و جلال و جبروت و شادی ذکر می‌کند، در واقع، نشانه‌های زندگی خانم گرینچ است.

هر چند در صفحات ۹۶ - ۹۵ داستان می‌بینیم که احساس واقعی خانم گرینچ، کاملاً با تصورات جینی تفاوت دارد:

«رفتارش اشرافی و متین و باوقار بود؛ اما جینی نمی‌توانست لحن آندوهگین او را دریابد و هنگامی که جرأت کرد چشمانش را بلند کند و به صورت خانم [گرینچ] نگاه کند، در سیمای او دل‌مردگی و پریشان‌خاطری^{۱۶} و نگرانی را دید در چهره‌اش احساس درماندگی و حیرت‌زدگی... آشکار بود... این چیزهایی بود که جینی در یک نگاه به چشم خویش دید.

دلواپسی و دل‌شکستگی از صورت [به ظاهر] متین او، پیدا بود. در رخسارش که به زردی گراییده بود، برافروختگی و رنج پیدا بود و خشمی فرو خورده در چهره‌اش به چشم می‌آمد.»

اکنون برای جینی، چهره واقعی خانم گرینچ یادآور آندوه‌دل‌مردگی و پریشان‌خاطری، نگرانی، آزدگی و اضطراب، رنگ پریدگی و رنجوری، برافروختگی و خشم بود. با همه اینها، هنگامی که جینی به آشپزخانه می‌رود و با خدمت‌کار ملاقات می‌کند، باز هم برای او بزرگی و شکوه و افتخار [صاحبخانه] متداعی می‌شود. (صفحه ۹۶):

«جینی با خود اندیشید» واقعاً مایه سربلندی است که کسی این همه خدمت‌کار داشته باشد؛ آن هم خدمت‌کارانی که برخی‌شان خود دارای جلال و جبروتی هستند!»
گرچه، بی‌درنگ، غیبت کردن خدمت‌کار از اعضای خانواده، به شدت توی ذوقش می‌زند و پندارهایش را فرو می‌ریزد:

«بسیاری از پیشخدمت‌ها به نظرش همچون «دسته‌ای از آدم‌های معمولی آمدند که بسیار از آن فضای پرچاه و جلال، به دور بودند و ویژگی‌های شخصیتی ناخوشایند آدم‌هایی از این دست را با خود به یکد کشیده، به نمایش می‌گذاشتند. دیدن چنین فضایی و چنان اعمالی، موجب شد که جینی، نسبت به شیوه زندگی خودش. به نوعی احساس خشنودی و خرسندی دست یابد.»

آن‌گاه در صفحه ۹۷، در همین باره آمده است:
«سپس این فکر از ذهن جینی گذشت چه‌قدر خوشحالم که برای خودمان سرپناهی هر چند کوچک داریم و در حول و حوش مان کسی نیست که لحظه به لحظه، همه حرکات

طولانی پیش خود نگه ندارد...» پسرک زردنیو و پابرهنه، به سوی جینی دوید... وقتی به جینی رسید، خود را به آغوش او انداخت و بازوان لاغرش را به دور گردنش حلقه کرد... جینی گفت «اوه، تامی Tommy کوچولو! ای کاش من جای بانوی بزرگ بودم! ای کاش من هم آن همه پول داشتم! چرا تو نباید به اندازه کافی گوشت یا خوراکی‌های دیگر داشته باشی که بتوانی دوباره قوی و قیبراق و سرحال شوی!»

تامی، تحمل شنیدن این حرف‌ها را نداشت (گرچه خواهرش برای او دسته‌ای بنفشه ترو تازه چیده بود).^{۳۵} باری، در پایان داستان، به صورتی نامعقول مطرح می‌شود که نه داشتن غذای کافی و نه پول فراوان، دوی درد تامی نیست؛ زیرا پول سلامتی نمی‌آورد. چنین سخنانی، در شرایطی طرح می‌شود که مرگ بر فراز سر تامی در پرواز است. نویسنده این مفاهیم را در قالب شعر و با زبانی استعاری بیان می‌کند که خانه‌ای [خانواده‌ای] شاد داشتن، بالاترین^{۳۶} سعادت است:

Ner will I sigh for wealth,
such wealth a coffer can hold:
Contentment, union, and health,
Are not to be bought for gold!
The costly treasures I prize
Are treasures of family love -
A happy here, and hope so dear
Of a happier home above!

هرگز در حسرت هیچ مالی
بر نخواهم کشید آهی!

در سراچه دل، کاخی برخواهم ساخت از عشق!
گنجی خواهم اندوخت، از عشقی بی‌غش!

خشتش همه خشنودی، دیوارش از دوستی!
بامش از مهر، درش از مهربانی، نودانش از نور!

درونش یگانگی، سرزندگی، درپچه‌اش از شور!
خانه‌ای پرخنده، یارانی سرزنده، خزانه‌ای سرشار!

اینانی پرپرا، خانه‌ای پرپرا!
گنجی ناب، نایاب!

گنجی گرانبها! گنجی به تمام معنا!
که نتوانش به طلا ستاند!

[گنجی که نتوانش، به بها فروخت!]
گنجی است این خانه، جانند اهل خانه!

خانه‌ای پرپرا!
از امید سرشار!

یا که بیمارم،

یا که بیمارم!
چه باک از مقامم نیست!
چه بیم‌گر که شامم نیست،
شام من شادی است!
چه باک گر که نامم نیست!
چه بیم‌گر که نامم نیست،
وه چه شادم که آبم هست!
آری، آب آبادی است!^{۳۷}

راهبرد «حسن تعبیر مجازی euphenisation» اصطلاحی است که نمونه‌های آن در ادبیات کودکان، بسیار به چشم می‌آید؛ ترفند ارادی و آگاهانه‌ای است که نقشی مهم در مثبت جلوه دادن یک پدیده ایفا می‌کند.

نمونه‌ای از کاربرد «حسن تعبیر مجازی»، در خدمت توجیه قدرت داستانی است نگاشته فرانسویز [فرانسیس]، هاجسن بارنت^{۳۸}، به سال ۱۹۱۱ (مأخذ ما نسخه ستربری منتشره در سال ۱۹۹۲ است ۱۹۹۲، Sainsbury edition)، با عنوان «باغ اسرارآمیز The secret garden». در اوایل داستان، مری Mary به خاطر می‌آورد که در هندوستان، به خدمت‌کاران آموخته بودند که در اشارات و سخنان خود، اربابان خویش را «یاور فقیران و پشت و پناه تهیدستان» بخوانند!

از آن‌جا که طبقه مورد بحث اربابان، به‌گونه‌ای نابه‌هنجار و غیرطبیعی، از قدرت سواستفاده کرده و کوشیده‌اند آن را جزئی ذاتی از ویژگی‌های طبقه خود به شمار آورند، این امر در رمان، به شدت مورد انتقاد قرار گرفته است که در سطور زیر، بخشی از آن را مشاهده خواهید نمود که چنین روی‌کردی و نمونه‌ای را «حسن تعبیر طنزآمیز» می‌شناسند.^{۳۹} باری، اندیشه‌ای که اشراف زمین‌دار را یاور و پشتیبان روستاییان تنگ‌دست می‌شمارد، در کلیت رمان به چشم می‌آید. اندیشه‌ای که مورد تأیید و پشتیبانی فضای حاکم بر داستان است که نمونه‌ای از آن را از صفحه ۳۲۰ نقل می‌کنیم:

«آقای کروون Craven [کریون]، اندام‌های کوچک اما نیرومند و صورت‌های گرد و گونه‌های سرخ یکایک آنها را ورنانداز کرد... و به این واقعیت پی برد که همه آنها سرحال و قیبراقند! سپس یک سکه شاهی [سکه منقوش به نشان یا تمثال شاه] را از جیبش درآورد و به «لیزابت الن Lizabett Ellen» که از همه مسن‌تر بود، داد و گفت «اگر آن را بین خودتان قسمت کنید، به هر کدام‌تان، دو کروون خواهد رسید.»

سپس در میان خنده‌های نخودی برخی و تا بناگوش باز شدن نیش بعضی‌ها و جست‌وخی‌ها و تعظیم و تکریم گاه به گاه، آقای کروون آن جا را ترک کرد. آقای کروون، فضایی آکنده از خوشی و سرمستی و سقلمه زدن به یک‌دیگر و بازی‌گوشی و جست‌وخی، پشت سر خویش باقی گذاشت.

در حقیقت، چنین اربابی را باید موردی خاص به شمار آورد و حمایت او نیز از تهیدستان موردی ویژه است. او توانایی پشتیبانی و نگاه‌داری از خدمت‌کار پیر، یعنی باغبان بن ویسرستاف Ben Weatherstafs را دارد و این کار را از سر لطف می‌کند [که پس از پیری و از کارافتادگی او را اخراج نمی‌کند - رازآور] و این هم به دلیل آن است که خود می‌گوید او [مادر فوت شده کولین Colin] مرا دوست داشت» (صفحه ۲۵۳،



وگرنه، هر خدمت‌کاری که توانایی خدمت‌گزاری را از دست بدهد و نتواند رضایت خاطر ارباب را جلب کند، باید اخراج شود!

یگانگی‌سازی

وجهی از عملیات ایدئولوژیک است که از ره‌گذر آن، گروه‌های اجتماعی گوناگون گرد هم آورده می‌شوند تا با یک‌سان‌سازی افکار و رفتار و تلاش برای تحمیل هنجارهای موجود، در آنها احساس یگانگی پدید آید!

همان‌گونه که تامپسون، به عنوان نمونه آورده، این یکسان‌سازی از طریق زبان، یا با آفریدن نمادهایی از جمله نمادین کردن جلوه‌های همبستگی و یگانگی هم‌چون پرچم یا سرودهای ملی، صورت می‌گیرد.
(به نقل از:

Thompson, J. B. Ideology and Modern Culture, Critical and socialtheory in Era of Mass communication. cambridge: polity press, ۱۹۹۰, p. ۶۴-۵)

البته ادبیات نیز خود می‌تواند هم‌چون نماد یگانگی ملی، مورد بهره‌برداری قرار گیرد یا می‌توان نوشته‌ها و مجموعه‌هایی را به گونه‌ای گردآوری کرد که بتواند احساسی از نمادهای مشترک [ملی] در انسان بیافریند. به عنوان مثال، الیس Ellis در سال ۱۹۸۳، این ادعا را مطرح می‌کند که انگیزه اصلی برادران گریم^۲ در تلاش برای گردآوری قصه‌های مردمی و آرایه آن به صورت مجموعه قصه‌هایی نقل شده از عامه مردم، آفریدن شور یگانگی [ملی] و احساس همبستگی و همدلی روانی در میان مردم آلمان بوده است.

پاورقی:

- ۱- Thompson
- ۲- Hollindale
- ۳- Edith Nesbit (۱۸۵۸ - ۱۹۳۴)
- ۴- Sainsbury edition ۱۹۹۲
- ۵- Doctor Forrest
- ۶- Peter
- ۷- catharine sinclair (۱۸۰۰ - ۶۴)
- ۸- Dissimulation

۹- برای آگاهی می‌توان به کتاب ماه شماره ۴۳ مراجعه کرد.

- ۱۰- Arrietty
- ۱۱- Charlotte Maria Tucker (۱۸۲۱ - ۹۳)

۱۲- در روان‌شناسی، این عمل را یعنی نسبت دادن افکار و احساسات خویش به دیگری، «فرافتنی Pcojection» می‌گویند. (رازآور)

۱۳- دل‌مردگی و پریشان‌خاطری را با توجه به بافت داستان و شخصیت جینی، به جای Melancholy آورده و آن را به مایخولیا ترجیح داده‌ام. (رازآور)

۱۴- البته، نکته غریب در این بخش از کتاب، اشتباه فاحش و آشکار نگارندگان آن است. در حالی که آورده‌اند taleb egins اما در ذکر صفحه، به صفحه ۹۳ کتاب اشاره کرده‌اند. این امر در صورتی می‌تواند درست باشد که

کتاب یاد شده، مجموعه داستان باشد. (رازآور)

۱۵- البته در قطعه نقل شده، چین گل نیامده و احتمالاً در متن اصلی ذکر شده است. (رازآور)

۱۶- این امری بدیهی است، اما بحث بر سر توجیه فقر و سرپوش گذاشتن بر آن است، وگرنه ثروت به خودی خود هیچ‌گاه خوشبختی و سعادت همراه نمی‌آورد، اما نداشتن امکانات مادی و مالی کافی و بایسته، خود زمینه بروز نه فقط بیماری‌های جسمانی و روانی که زمینه‌ساز انواع انحرافات اخلاقی و معنوی می‌شود که البته آگاهی و ایمان افراد نیز در بروز و ظهور یا جلوگیری از رشد آن دخیل است. به هر حال، خوشبختی مجموعه هماهنگ و متعادل عوامل مادی و معنوی و انطباق خواست‌های درونی و بیرونی است و سرانجام، می‌توان خانواده‌ای شاد داشتن را رکن سعادت به شمار آورد. (رازآور)

۱۷- باید گفت که ترجمه شعر، حتی برای مترجمین زبردست آشنا با شعر و شاعری در هر دو زبان مبدا و مقصد، کاری ساده نیست. تلاش این قلم، آن بوده که در عین وفاداری کلی به مضمون اصلی و نیم‌نگاهی به محور افقی، مفاهیم و تصاویر در کلیت آن، بر محور عمودی ترجمه شود تا حس و حال عاطفی بافت در متن اصلی حفظ شود. ناگفته نباید گذاشت با توجه به فضای داستان که شعر در خدمت انتقال مفاهیم آن است، برخی از جابه‌جایی‌ها را در هنگام بازسازی، از سر ضرورت و به قول قدما «ز تنگ آمدن قافیه» انجام داده‌ام. مثلاً بیماری مربوط به برادر جینی، تامی است و نه خود جینی و این امر در شعر نیامده، بلکه در متن داستان آمده است که تأثیر آن در بازسازی خود را نشان داده که آن را در گروه قرار داده‌ام. باری، برگردان بالا را باید بازسازی آزاد، با عنایت به متن داستان و محور قرار دادن شعر به شمار آورد. البته، خواننده گران‌قدر، کاستی‌ها و ناراستی‌ها را بر مترجم خواهد بخشید، اما برای رعایت امانت، اصل شعر را در آغاز آورده‌ام. باید تصریح شود که مترجم کتاب شعر تا این حد مجاز به دخل و تصرف در اصل شعر نیست، مگر آن که خود در توضیح، به بازسازی آزاد شعر اشاره کرده باشد. به هر حال، مترجم درباره مشکلات و چندو چون ترجمه شعر، در پژوهشنامه ادبیات کودک، شماره ۲۴ (ویژه‌نامه سیلور استاین)، به صورت فشرده و گذرا نکاتی را شرح داده است. (رازآور)

۱۸- Frances Hodgson Burnett (۱۸۴۵ - ۱۹۲۴)

باغ اسرارآمیز، نوشته «فرانسیس هاجسن»، با ترجمه علی پناهی، چاپ اول ۱۳۷۹، تیراژ ۳۰۰ نسخه، انتشارات همگان، در ۲۴۸ صفحه منتشر شده است. همین مترجم، کتاب دیگری از نویسنده نامبرده را با نام سارا کرو (شاهزاده کوچک)، به فارسی برگردانده است که هر دو بیشتر از سیمای ج.ا.ا. بخش شده‌اند. انتشارات قدیانی نیز

ترجمه‌ای از کتاب یاد شده با عنوان «باغ مخفی» با ترجمه مهرداد مهدویان در سال ۱۳۷۵ منتشر کرده بود.

۱۹- با چنین کاربردی از شگرد ادبی euphemisation آیا می‌توان معادل «حسن تعبیر» یا «حسن تعبیری

مجازی» را گویا و رسا و دقیق به شمار آورد؟ این موضوعی است قابل تأمل و قابل توجه استنادی که دست‌اندر

کار فرهنگ‌نویسی هستند؛ هر چند با کاربرد سوبه مثبت طنز که بر آن است که با سلاح خنده و خندانند، به ستیز

با پلیدی‌ها برخیزد و با طرح معایب و مفاصد، در پی آگاه کردن انسان‌ها نسبت به عمق رذالت‌ها و خبیات‌هاست تا

راهی برای رفع و دفع آنها بیابد و بگشاید، شاید بتوان بدیهه‌گویی‌های تلخ و یا شیرین طنزآمیز را که زشتی‌ها را

در قالبی زیبا عرضه می‌کند، نوعی «حسن تعبیر» به شمار آورد! چنین ظرایف و دقایقی است که نیاز به تدوین

فرهنگی تخصصی، بر پایه پژوهشی گسترده، برای روزآمد و کاربردی کردن واژگان و اصطلاحات ادبی را بیش از

پیش‌ضروری می‌سازد. (رازآور)

۲۰- Grimms